

قد علم می‌کند. در این راستا، جامعه جدید با اعمال ارزشی مبتنی بر فداکاری و خداخواهی آغاز می‌شود و به رفتار خودخواهانه و نفع‌طلبانه تبدیل شده و در چنبر دوار روزمرگی گرفتار می‌آید.

در این مقاله با مدد از جامعه‌شناسی تفهیمی و بر برای تبیین منشأ گسترش و پی آمدهای تجدد به ترتیب به بررسی موارد سه‌گانه زیر می‌پردازیم: اول- تأثیر مذهب پروتستان در ایجاد رفتار عقلانی بطور عام و در زمینه اعمال اقتصادی بنحو خاص. دوم- عواقب ناخواسته اخلاق پروتستانی در عرصه‌های مختلف ساختاری و فرهنگی. سوم- کیفیت نظم جدید و اثر آن بر فعالیت فردی و خلاقیت انسانی.

پیچیده عوامل اعتقادی، اقتصادی و سیاسی با یکدیگر است. شگفتی کار ماکس وبر این است که در این فرایند پیچیده گاه بر روابط انگشت می‌گذارد که در ابتدا بسیار بعید می‌نماید و گاه بر نتایجی تأکید می‌ورزد که به مخیله عاملان آن هم خطور نکرده است.

فرایند عقلانی شدن بعنوان اساسی‌ترین ویژگی تمدن غربی همواره مورد تبیین‌ها و ارزیابی‌های مختلف و گاه متعارض بوده است. شگفت آنکه و برریشه این فرایند ویژه عقلانی را در عوامل و انگیزه‌های غیرعقلانی می‌بیند. جالب‌تر آنکه این جریان عقلانی شدن طی تحولات تاریخی خود بتدریج از ارزشهای اولیه خویش فاصله گرفته تا آنجا که کاملاً در مقابل آن

تجدد (modernity) فرایند بسیار پیچیده‌ای است که فهم خصوصیات و نحوه تکوین و گسترش و پی آمدهای آن به یک تحلیل عمیق جامعه‌شناسی و تاریخی نیاز دارد. (۱) ماکس وبر تکوین این پدیده را با جامعه‌شناسی دینی و گسترش و نتایج آنرا با جامعه‌شناسی اقتصادی و سیاسی تبیین می‌کند. بر این اساس، مطالعات وسیع وی در مورد مسیحیت و به خصوص مذهب پروتستان و ادیان شرقی چینی و بودایی و نیز اسلام در دسته اول قرار می‌گیرد و بررسی‌های جامعه‌شناختی او در خصوص سرمایه‌داری، دیوان‌سالاری و دولت و قانون در دسته دوم جای دارد. مسأله بسیار مهم در این مطالعات گستردگی آنها نیست بلکه بررسی ارتباط متقابل و پیوسته و



«تجدد»

درفراز و فرود مذهب و خرد

● غلامعلی خوشرو - نیویورک

۱- اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری
ماکس وبر در کتاب بحث انگیز و پرآوازه خود یعنی «اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری» بدیهال حل این معما است که چرا علیرغم آموزه‌های ریاضت‌مندانانه مذهب پروتستان، معتقدان به این مذهب در مقایسه با دیگر فرق مسیحی، از ثروت و مکتنت بسیار بیشتری برخوردارند. او برای حل این معما به مطالعه تعالیم اساسی مذهب پروتستان پرداخت. مارتین لوتر معمار نهضت اصلاح دینی اقتدار کلیسای کاتولیک و نیز قدرت کشیشان را در هم شکست تا عوام را نیز به حظ تماشای واسطه با خداوند واصل گرداند. براین اساس، نه تنها مردم عادی امکان یافتند تا خود را در محضر خداوند ببینند بلکه جهان خاکی نیز عرصه تحقق ارزشهای مذهبی گشت. در تداوم این نهضت دینی ماکس وبر نظرات مذهبی کالوین را مورد توجه خاص قرار داده و اثر این تعالیم را بر بسط فعالیت‌های اقتصادی بررسی می‌کند.

برحسب نظر کالوین خداوند جهان را با علم و اراده خویش جهت بسط عظمت خود آفریده است. فهم بشر از درک هدف و انگیزه الهی عاجز است. مطابق این دیدگاه خداوند سرنوشت انسان را نیز از پیش تعیین فرموده و احدی قادر به تغییر این تقدیر نیست. تقدیر چنین بوده است که فقط تعداد قلیلی از آغاز مورد لطف الهی قرار گرفته و نجات یابند.^(۱) در چنین شرایطی مؤمنان این مذهب دائم از خود می‌پرسند که این برگزیدگان چه کسانی هستند؟ پاسخ این پرسش نیز تنها نزد خداوند است. بنظر ماکس وبر آموزه تقدیر سرنوشت اثرات روان‌شناختی بسیار مهمی بر رفتار مؤمنان در رابطه با فعالیت‌های گسترده این جهانی داشته است. شگفتا که درد دین را دوی دنیا درمان می‌کند! چگونه؟

افراد هنگامی که نسبت به رستگاری اخروی خود نامطمئن هستند دچار یک نگرانی عمیق و یک تنهایی مداوم درونی می‌شوند. دیگر مثل گذشته - در مذهب کاتولیک - نه مداخله کشیش نه وساطت کلیسا، نه توسلات جادویی و نه شفاعت‌هایی ویژه هیچ یک قادر به تأمین رستگاری انسان نیستند. از آنجا که سرنوشت هرکس از پیش تعیین شده است. دیگر هیچ شخصیتی یا نهادی نمی‌تواند مدعی تأمین رستگاری احدی باشد؛ در عین حال هیچ مؤمنی هم حق ندارد خود را ملعون یا مطرود حق تعالی بداند. هر انسان صالحی می‌باید دل به فیض و کرم الهی گرم دارد و امید به سعادت اخروی را از دست فرو نگذارد. معتقدان به این مذهب درحالی که نسبت به لغزش‌ها و معصیت‌های خود در این جهان آگاه بودند، هیچ راه میان‌بری که بتوانند

خود را از عذاب اخروی خلاص کنند پیش رو نمی‌دیدند. این جدال شدید روحی و نگرانی عمیق مذهبی نسبت به رستگاری روح پورتن‌ها - پاک‌دینان پروتستانی - را به مفهوم مهم «رسالت Calling» رهنمون می‌شود.

«رسالت» در مفهوم پوریتنی آن به معنای ادای تکلیف به شیوه‌ای منظم در زندگی اینجهانی و در خدمت به خداوند می‌باشد. در این فضای ایمانی هرکس می‌بایستی خود را آن فرد برگزیده تلقی کند اما نه از طریق ایجاد روابط خارق‌العاده با درگاه باریتعالی بلکه از طریق کار توانفرسا در همین جهان مادی و عادی، تنها نشانه رستگاری که می‌تواند نگرانی دائمی فرد را شفا بخشد موفقیت شخصی او در این دنیای خاکی است.

این تحول در نگرش مذهبی باعث تغییر مهمی در نگرش به «کار» می‌شود. در این نگرش جدید دیگر کار امری صرفاً جهت تأمین ضروریات حیات تلقی نمی‌گردد بلکه «کار یک تکلیف الهی است که افراد در مقام تعظیم خداوند انجام می‌دهند»^(۲)

در واقع کار فی‌نفسه رسالت انسانی می‌شود بنحوی که حتی ثروتمند بودن هم فرد را از اطاعت فرمان نافذ الهی معاف نمی‌سازد. بعلاوه در نگرش پوریتن‌ها هر نوع فعالیت شغلی کار تلقی نشده بلکه فقط فعالیت عقلانی آن هم به شیوه‌ای رسالت‌مندانانه کار شمرده می‌شود. عقلانی بودن در اینجا ناظر است بر هر عمل اقتصادی هدفمند که مقصدش تعظیم باری تعالی باشد. در این صورت همه اعمال بی‌هدف و غیرجدی که مقصدی جز لذت شخصی یا قدرت فردی ندارد، از دایره مفهوم عقلانی کاریرون می‌افتند.

با این تفسیر جدید مذهبی روح پوریتن‌ها در شعاع جذبه الهی قرار می‌گیرد اما نه از طریق صومعه‌نشینی یا فرار از این جهان، که از راه درگیری مستقیم در گرفتاری‌های زمینی از طریق یک کار دائمی مرتاضانه و عقلانی. از اینجاست که پروتستانها به عمل روشمند و اینجهانی و در عین حال مرتاضانه زندگی تاکید می‌ورزند.

عنصر ریاضت‌کشی و کف نفس در مذهب پروتستان محدودیت‌های بسیاری در زمینه مصرف اعمال می‌کند، در عین حال تأکید بر کار اینجهانی موانع سنتی و اخلاقی گذشته در مورد تولید و کسب درآمد را از میان برمی‌دارد.

اخلاقیات این مذهب از یک طرف با هر نوع استفاده غیرمعمول از ثروت نظیر مصارف تجملی و یا هوس‌های جسمانی مبارزه می‌کند و از سوی دیگر نه تنها تولید اقتصادی درآمدزا را مجاز می‌شمارد که آنرا نشانه فضل الهی تلقی می‌کند. بعلاوه چنین ثروتی خود برای نهادن یا اندوختن نیست که بایستی آنرا شیوه‌ای عقلانی و عملی در راه رفیع نیازهای جامعه و افراد مجدداً

سرمایه‌گذاری کرد تا دوباره وارد چرخه تولید شود.

زندگی روشمند و عقلانی این جهانی وقتی که با سخت‌کوشی مرتاضانه دینی همراه شود معجون ویژه‌ای می‌سازد که به نظر وبر در تمدن بشری بی‌نظیر است. این ویژگی ثمره گره خوردگی مفهوم رسالت با آموزه تقدیر سرنوشت انسان است. برحسب این اعتقاد و نگرش جدید دیگر نمی‌توان با ورد و جادو در موقع خطر یا به هنگام نیاز به یاد آخرت افتاد. بلکه هر فردی مسئول عواقب و نتایج تصمیم‌ها و اعمال خود می‌گردد، رستگاری از امری مرتبط با مرگ و مختص به زمانهای خاص بیرون آمده به جدالی دائمی و درونی در تلاش بی‌امان انسان در کار سازنده تبدیل می‌شود. در این نگرش عرصه تلاش برای رستگاری دیگر محدود به حیطه تنگ عزلت‌نشینی یا مغفرت‌خواهی از طریق شفاعت کشیشان نیست. بلکه حوزه مذهب از تنگه باریک کلیسا به پهنه باز جامعه بسط می‌یابد و رستگاری نیز فقط از طریق کار عقلانی و مرتاضانه در این جهان حاصل می‌آید. در اثر این تحول در اندیشه مذهبی، رستگاری انسان به عنوان مهمترین خواسته مؤمنان به موفقیت عینی در این جهان خاکی مرتبط می‌شود. ماکس وبر از این جریان تدریجی پیوسته و طولانی تغییر در نگرش مذهبی به عنوان فرایند «افسون‌زدایی» (disenchantment) در تمدن غربی یاد می‌کند.

این جریان افسون‌زدایی یا عقل‌گرایی ابتدا حوزه اعتقادات مذهبی را فراگرفته و سپس از این طریق به رفتارهای اجتماعی و اقتصادی تسری یافته است. به نظر وبر مسیحیت یک فرایند طولانی عقلانی را از سر گذرانده که آنرا قادر می‌سازد تا تحلیلی سازگارتر و روشن‌تر از زندگی ارائه دهد. گستره این فرایند درونی فقط به یک تحلیل همخوان محدود نشده بلکه معرفی یک الگوی عملی و قابل اجرا در زندگی را نیز دربر می‌گیرد. در این جا ویر با پرسشهای نظری مهمی روبرو می‌شود. این فرایند عقلانی در بینش مذهبی تا کجا و چگونه بر توسعه تمدن جدید اثر می‌گذارد؟ فرایند افسون‌زدایی در مذهب پروتستان چگونه به رشد سرمایه‌داری مدد می‌سازد؟

در نظریه وبر خصوصیات اصلی مذهب پروتستان نظیر سخت‌کوشی، ریاضت‌کشی، نگرانی دائمی در رابطه با سعادت فردی، همگی عوامل بسیار مهمی در گسترش روحیه سرمایه‌داری محسوب می‌شوند. معهذات تبیین جامعه‌شناسی ویر در اینجا مبهم بوده و مایه تفسیرها و سوء تفاهم‌های بسیاری شده است. به اعتقاد وی حداقل یک نوع رابطه ساختاری - اگر

نه علی- بین عناصر بنیادی پروتستانیسم و سرمایه‌داری عقلی برقرار است. او در این خصوص چنین می‌گوید:

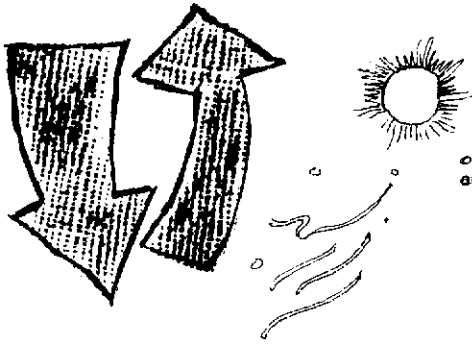
«ارزش نهادن مذهب به کار طولانی، پیوسته، منضبط و رسالتمند در این جهان و تلقی آن به عنوان برترین نوع ریاضت‌کشی و در عین حال قاطع‌ترین و واضح‌ترین نشانه رستگاری نجات و احیاء روح (رستگاری) و اصالت ایمان، بدون شك فراهم آورنده مناسب‌ترین فضای بوده که به گسترش مفهوم سرمایه‌دارانه از زندگی مدد رسانده است.»^(۴)

ویر در تحلیل عمیق خود به کشف خصوصیات مشترکی بین کردارهای اخلاقی پاک‌دینان مسیحی و فعالیت‌های عقلانی سرمایه‌داران نایل می‌آید. بنظر وی زندگی روشمند (the methodical conduct of life) مهم‌ترین خصیصه مشترک بین سرمایه‌داری و پاک‌دینی می‌باشد. در این مذهب، رفتار اقتصادی و عادی افراد، ارزش اعمال مذهبی و اخلاقی را به خود گرفته و در نتیجه موفقیت در این جهان خاکی نشانه مدد و لطف الهی تلقی می‌شود. در این فضای ایمانی بر خورداری از عنایت الهی فقط از طریق کار این جهانی میسر است و موفقیت در کار نیز بستگی به نظم و برنامه‌ریزی در همه اعمال فردی و اجتماعی دارد.

بنابر این، انگیزه قوی درونی و مذهبی به یک نظم شدید بیرونی و اقتصادی منجر می‌شود. در اینجا لازم است تأکید گردد که گرچه انگیزه‌های عمل در سرمایه‌داری و مذهب پروتستان کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند اما تحقق خارجی این انگیزه‌ها در هر دو یکسان است و مبتنی بر کار عقلانی پیوسته و روشمند در این جهان می‌باشد. و بر ریشه این تشابه را بر مذهب پروتستانی دانسته و می‌گوید:

«یکی از اجزاء سازنده روح سرمایه‌داری جدید، بلکه تمدن غربی بطور کلی، عمل عقلانی در زندگی بر اساس مفهوم رسالت است و منشأ این امر در روح ریاضت‌گرای مسیحیت قرار دارد.»^(۵)

اگر ما مفاهیم جامعه‌شناسی عمومی و برادر مورد طبقه بندی انواع عمل اجتماعی در ارتباط با کردار پاک‌دینان مسیحی و کنش سرمایه‌داران مطالعه کنیم، به درک عمیق‌تری از جامعه جدید نائل می‌آئیم. عمل روشمند پاک‌دینان در این جهان که با هدف نیل به رستگاری در آن جهان انجام می‌پذیرد نمونه کاملی از عمل عقلانی معطوف به ارزش (value-rational action) است. در این نوع عمل، افراد به ارزشهای والایی دل‌بسته‌اند که آنها را با محاسبه عقلانی انتخاب نکرده‌اند (مانند رستگاری در مذهب پروتستان). اما برای تحقق این اهداف و یا نیل به آن ارزشها افراد به شیوه



عقلانی و با محاسبه دقیق بهترین راه‌های ممکن را شناسایی کرده و از مناسب‌ترین وسایل و ابزارها بهره می‌گیرند. جالب توجه آنکه همین روشمندی در رفتار و عقلانیت در اعمال در نظام سرمایه‌داری معرف عمل ارزشی نیست بلکه نمونه بارز عمل عقلانی معطوف به هدف (purposive rational action) است. در سرمایه‌داری هدف اعمال اجتماعی کنشگران نه انگیزه‌های مذهبی و یا ارزشی است که کسب حداکثر درآمد است. در اینجا نه فقط ابزار که حتی خود اهداف نیز با محاسبه عقلانی دقیق تعیین می‌شوند و تعقیب می‌گردند. در اینجا اهداف برحسب اوضاع و احوال با ملاک توفیق و شکست تغییر یافته و یا اصلاح می‌شوند اما در اعمال معطوف به ارزش اهداف غایی بی‌چون و چرا هستند و با محاسبه عقلانی افراد نمی‌توان آنها را تغییر داد یا اصلاح کرد.

بر اساس مطالعات تاریخی و جامعه‌شناسی و برمی‌توان گفت که تجدید حاصل تبدیل تدریجی و ناخواسته کنش ارزشی به کنش عقلانی در تمدن غربی است. ثمره این تبدیل و پیامدهای آن برای جامعه جدید و انسان امروز بررسی است که در فراز بعدی به آن می‌پردازیم.

۲- عواقب ناخواسته رفتار روشمند
تحلیل ویر از رابطه بینش پروتستانی و نظام سرمایه‌داری فرا رفته و پی‌آمدهای گسترده این رابطه را (تجدد) نیز در برمی‌گیرد. تأمل انگیزترین بخش نظریه او در صفحات پایسانی کتاب اخلاق پروتستانی قرار دارد. لحن عاطفی و پر حرارت ویر در این صفحات معرف نگرانی ژرف او نسبت به وضع انسان در نظام تکنیکی و ماشینی جامعه جدید است. در حالیکه اعمال قهرمانانه و مختارانه پوریتن‌ها منشأ این نظام جدید اجتماعی را می‌سازد اما این پاک‌دینان مسیحی به هیچ وجه به قصد ایجاد اشکال جدید دولت و اقتصاد دست به این اقدامات اینثارگرانه نزدند. در واقع جامعه جدید با همه خصوصیاتش نتیجه ناخواسته فرایند عقلانی در مذهب بوده است. شکفت آنکه این روند عقل‌گرایی به واسطه دل‌نگرانی‌های عمیق مذهبی آغاز می‌شود اما

درفریند خود بتدریج از مذهب فاصله گرفته و در نهایت به نگرشی عرفی و دنیوی (secular) ختم می‌گردد. یکی از جامعه‌شناسان برجسته معاصر استاد کولینز این فرایند جدالی را چنین ترسیم می‌کند:

«ساعات طولانی کار پوریتن‌ها و کسب و کار روشمند آنها به تحصیل ثروت منجر شد، کاسبی آنها روتق گرفت و خود از شهروندان برجسته جامعه شدند، سرمایه‌داری رشد یافت اما پاک‌دینی روبه ضعف و تحلیل نهاد. اخلاق پروتستانی، دقیقاً به خاطر اثراتش بر تغییر جهان، بالمآل خود را نیز استحاله و نابود کرد.»^(۶)

این فرایند عقل‌گرایی گرچه از مذهب شروع شده اما در محدوده مذهب باقی نمانده، عرصه‌های اقتصاد و سیاست را درنور دیده و با طی تحولات پیچیده‌ای بساط خود مذهب را هم برچیده و به سلطه تمام و کمال عقل ابزاری بر روابط انسانی انجامیده است. بنابر این وجه غالب اعمال انسانی در جامعه جدید اعمال معطوف به هدف است که با محاسبه عقلانی مبتنی بر سود و زیان شخصی شکل می‌گیرد. با غلبه این نوع کنش عقلی بر زندگی انسان مدرن دیگر افراد زندگی را در پرتو یک اصل کلی متافیزیکی و مذهبی معنا نمی‌کنند. بلکه آنرا بر مبنای موفقیت درخارج با محاسبه ابزار مناسب برای هدف‌های مورد نظر می‌سنجند.

عقل‌گرایی بر اساس مکانیسم درونی خود پیشروی کرده و آرام آرام زیربای تفسیرهای کلی و عام مذهبی از حیات را تهی کرده و در نهایت آنها را ریشه‌کن می‌کند. با شکسته شدن آن نگرش‌های فراگیر نسبت به طبیعت و انسان حوزه‌های مختلف زندگی از یکدیگر مستقل شده و هر یک بر اساس منطق درونی خود عمل می‌کند. این تفکیک و تمایز به نظر ویر بیش از همه در حوزه‌های علم و سیاست و فرهنگ رخ می‌دهد. علم و تکنولوژی به واسطه به کارگیری مداوم و فزاینده منطق «وسیله-هدف» به تحول و پیشرفت بی‌سابقه‌ای دست یافته است. هرچند، علی‌رغم این توسعه زیاد، علم فقط می‌تواند تا حدودی

«هست»ها را تبیین کند ولی از تبیین «بایدها» عاجز است. تبیین «حقیقت» و «خوبی» از عهده سیاست نیز خارج است.

فرایند عقل‌گرایی در زمینه فرهنگ نیز به نوبه خود به جدایی حوزه‌های هنر و اخلاق از مذهب و علم انجامیده بنحوی که اینک هر یک از این حوزه‌ها فقط بر حسب قواعد درونی خویش عمل می‌کنند. به عبارت روشن‌تر در عصر جدید، علم، اخلاق و هنر دیگر از یک جهان بینی عام مذهبی و یا متافیزیکی (متعلق به دوران ماقبل جدید) الهام نمی‌گیرند، بلکه هر یک ضوابط مختص خویش را ایجاد کرده‌اند. بنابراین هر حوزه‌ای دارای قوانین خاص خود بوده که بنحو عقلانی و درونی، به صورتی مستقل از یکدیگر و بدون هیچ‌گونه ارتباط سلسله‌مراتبی با هم، عمل می‌کنند.

با فروپاشی اصول عام وحدت بخش و با تجزیه و جدایی حوزه‌های مختلف، جهان جدید محل برخورد ارزش‌های مختلف می‌گردد. اکنون انسان چگونه می‌تواند بین این ارزش‌های متعارض دست به انتخاب بزند؟ علم از چنان مشروعیتی برخوردار نیست که بتواند راهنمای انسان باشد. به نظر وبر علم نه‌قدر است که یک نظام ارزشی جامع ارائه دهد و نه می‌تواند بین ارزش‌های مختلف موجود قضاوت نماید. در جامعه معاصر نه تنها علم که مذهب هم نمی‌تواند یک معیار واحدی عرضه کند که براساس آن بتوان به تعقیب اهداف سیاسی و نحوه اداره جامعه پرداخت. بلکه برعکس امروزه «امری ممکن است حقیقت داشته باشد هر چند که زیبا و یا حتی مقدس و خوب نباشد. بالاتر از این ممکن است چیزی حقیقت داشته باشد دقیقاً به خاطر همین جنبه‌هایش».^(۷) حیرت‌آور آنکه در پایان یک فرایند طولانی افسون زدایی، جهان جدید شبیه دوران باستان دوباره مملو از خدایان و دیوها شده است. این خدایان جدید که همان حوزه‌های مستقل حیات هستند همچون خدایان گذشته برای تسخیر انسان با یکدیگر در نزاع و جنگند.^(۸) این شرایط عجیب را وبر چنین تشریح می‌کند:

«بسیاری از الهه‌های قدیم از گورهایشان سر برداشته‌اند، آنها امروز خالی از اسرارند و بنابراین شکل نیروهای غیرشخصی به خود گرفته‌اند. آنها در تلاشند تا بر زندگی ما چیره شوند و دوباره تنازع بی‌پایان خویش را علیه یکدیگر از سر بگیرند».^(۹)

این تنها یک وجه از زندگی نوین است، وجه دیگر آن گسترش فزاینده سلطه دیوانی (بوروکراسی) بر اجتماع است. انسان جدید به خاطر رشد گریز ناپذیر عقلانیت، از یک سو اسیر

خدایان رقیب و متخاصم است و از سوی دیگر در قید و بند ایجابات اقتصادی و سیاسی نوین، نظم سیاسی در جامعه عقلانی جدید توسط فرایند پیشرونده دیوان‌سالاری سازمان می‌یابد. از دیدگاه وبر رشد بوروکراسی صفت‌میزه تمدن غربی است، چرا که «مدیریت دیوان‌سالارانه اساساً به معنی سلطه از طریق دانش است و همین خصیصه است که به آن ویژگی عقلانی می‌بخشد».^(۱۰) دانش و علم به مثابه ابزار سلطه خصلت واقعی نظام دیوان‌سالاری جدید را تشکیل می‌دهد. بنابراین در عصر حاضر سلطه به مدد سازوکارهای قانونی و عقلانی به آرامی و نرمی به اجرا درمی‌آید. به علاوه، دیوان‌سالاری در جامعه جدید فقط محدود به حوزه سیاست نیست بلکه تمام نهادها و سازمانهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای هر شخص تبدیل به یک وظیفه‌اداری می‌شود که بایستی براساس قواعد انتزاعی منظم و در چهارچوب اختیارات مدون و مکتوب به اجرا درآید. این وظایف براساس سلسله‌مراتب از بالا تعیین گردیده و هر فرد پاسخگویی مدیر خویش می‌باشد.^(۱۱)

۳- تجدد، پیشرفت یا فاجعه

اگر فرایند عقلانی شدن به سلطه فراگیر دیوانی و نیز به چیرگی ایجابات کارکردی نفع‌گرایی در نظام سرمایه‌داری جدید می‌انجامد پس دستاورد تجدد چیست؟ در پاسخ ماکس وبر موضع بسیار تنیدی گرفته و معتقد است که فرایند نوگرایی که به نظر پیشرفت می‌آید در عمل تبدیل به فاجعه شده است. این یک سیر جدالی (dialectical) است که از عمل ارادی و آگاهانه پاک دینان آغاز شده و در جبر کور الزامات مکانیکی نظام جدید پایان گرفته است. در این سیر جدالی، فرایند عقل‌گرایی به منزله کلیدی‌ترین خصیصه تجدد به فقدان معنی و زوال آزادی می‌انجامد.

پیروان مذهب پروتستان که در فضای ایمانی



معنی‌داری زندگی می‌کردند خود را به یک انضباط شدید ملتزم نموده تا به نعمت سعادت نایل آیند. این نظم و از خودگذشتگی سبب شد که انسان به درجه بالایی از تمدن دست یابد، اما همین مشارکت فعال انسان که موجب توسعه اقتصادی و نوگرایی می‌شود خود باعث تضعیف هویت معنادار حیات نیز می‌گردد. به تعبیر جفری الکساندر (جامعه‌شناس معاصر آمریکایی) «پوریتن‌ها در جهانی زندگی می‌کردند که با یک نگرش مذهبی جهان شمول وحدت یافته بود و این نگرش مذهبی خود دارای اعتبار غایی و بی‌چون و چرا بود. این ارزش‌های غایی عناصر عاطفی، اخلاقی، فکری و حتی زیباشناختی زندگی پوریتن‌ها را به یکدیگر متصل می‌کرد. این انسجام فرهنگی زندگی افراد را معنادار می‌ساخت».^(۱۲)

در جهان معاصر، آن جهان بینی انسجام‌آفرین و وحدت‌انگار جای خود را به حوزه‌های تجزیه شده مستقل از یکدیگر واگذار کرده است. دیگر نمی‌توان با توسل به یک ارزش غایی و برتر نظم فرهنگی و واحدی برای جامعه تدارک دید. بنظر وبر در این جهان افسون زدوده «ارزشهای والا و غایی از صحنه زندگی عمومی عقب‌نشسته و به حوزه ملکوتی عرفان و یا به محدوده روابط صمیمی و شخصی برادری پناه برده‌اند» به این ترتیب، فرایند خردگرایی و روشنگری آن اصول مذهبی و اخلاقی که جهان را دستگامی معنادار و منظوم خداوند می‌دید تضعیف نموده و کنار زده است.

به علاوه، ابزاری شدن عقلانیت و دیوان‌سالارانه شدن حوزه‌های مختلف حیات نه تنها به قیمت گم‌شدن معنا بلکه حتی به بهای از دست رفتن آزادی انسان تمام شده است. انضباط خودساخته پاک‌دینان مسیحی و رویکرد مستولانه آنها به زندگی فضای تازه‌ای ایجاد می‌کرد تا افراد مختارانه برای تحقق اهداف خویش اقدام نمایند. آنها در اثر این دخالت ارادی و فعال در طبیعت امکان می‌یافتند تا زمام امور زندگی را بدست گرفته و شرایط بیرونی را کنترل کنند. بدون آنکه مفروضات بنیادی و اعتقادی خود را که به آن کنترل معنای دینی می‌بخشید از یاد ببرند. اما امروز وضع بکلی تغییر کرده است. «پوریتن‌ها با اختیار کار را رسالت خود می‌دانستند. اما ما مجبور به کار کردیم».^(۱۳) در عصر حاضر بشر به خلق یک نظام اقتصادی قوی و مقتدر نایل گشته در حالیکه اختیار خویش را از دست فرو رفته و ناخواسته در قفسی آهنین (iron cage) گرفتار آمده است. پنداری که انسان طی قرن‌ها تلاش جانفرسا با دستهای خویش بنای مستحکمی پی‌افکنده که اکنون به زندان او تبدیل شده است. او نظام اقتصادی نوینی خلق کرده که «متکی به

شرایط فنی و اقتصادی تولید مکانیکی جدید است. یعنی قدرتی شکست ناپذیر که امروزه مسیر زندگی همه افراد را تعیین می‌کند.^(۱۳) نظام سرمایه‌داری اکنون به عنوان قدرتی فراگیر و گریزناپذیر دیگر مثل گذشته به ریاضت‌کشی پاک دینان مسیحی محتاج نیست بلکه متکی به قواعد درونی خود و مبتنی بر پایه‌های مکانیکی و تکنیکی است. وبر معتقد است که این سیر یک وجهی تمدن باعث افزایش خودبیبگانگی انسان می‌شود. وی شخصیت این انسانهای بیگانه از خویش را در اوج تمدن مادی چنین ترسیم می‌کند:

«کارشناسان بدون روح، هوسرانان بدون قلب: این تهی مایه به خود میبالد که به درجه‌ای از کمال انسانیت رسیده که هرگز سابقه نداشته است.»^(۱۴)

اکنون به موازات پیشرفت تمدن عقلی بشری آن بنیادهای معنابخش و وحدت‌آفرین تجزیه و تخریب می‌شود، با تجزیه قدرت مرکزی بینش مذهبی خدایان جدیدی ادعای استقلال کرده و هر یک بر حوزه‌ای از زندگی و براساس قانون و مقررات ویژه خود حکم می‌رانند. در این وضع هویت انسان دستمال‌تخاصم این نودولتان مدعی می‌گردد و اختیار انسان پایمال جبر مآشینی و دیوانی نظم جدید می‌شود. وبر بیمناک از این شرایط آینده را چنین ترسیم می‌کند:

«آنچه در انتظار ماست شکوفندگی تابستان نیست، تاریکی و جمود یخزده شب‌های قطبی است.»^(۱۵)

در پایان می‌توان نتیجه گرفت که تمدن جدید غرب ثمره یک سلسله تحولات درونی در نوع کنش انسانی و نحوه رویکرد به زندگی بوده است. این تغییرات بنیادی شامل گذر از عمل سنتی (جامعه قرون وسطایی کاتولیک) به عمل عقلانی معطوف به ارزش (شیوه کنش پروتستانی) و سپس رسیدن به عمل عقلانی معطوف به هدف (فعالیت‌های اقتصادی - صنعتی جدید) بوده است.

بنظر نگارنده این تحولات را نباید به شیوه نظریه تکاملی به عنوان پیشرفت و ترقی تفسیر نموده و آنرا سیری تخلف‌ناپذیر از نظمی ساده و طبیعی (جامعه سنتی) به وضعیتی پیچیده و کاملتر قلمداد کرد. براساس مباحث طرح شده در این رساله می‌توان چنین استنتاج کرد که وبر تحولاتی را که منجر به ظهور کالونیسیم و بسط عمل عقلانی ارزشی در این مذهب می‌شود با نظری مثبت ارزیابی می‌کند. برخی از عناصر مؤلفه این تحول مثبت عبارتند از: عقل‌گرایی در مذهب،

ریاضت‌گرایی اینجهانی، انضباط ارادی اخلاقی و رفتاری، و زندگی رسالت‌مندانه و متعهدانه. اما این تحول در دوره پس از کالونیسیم جهت منفی می‌گیرد. در این دوران مفهوم انسان فاعل مختار رو به زوال و اضمحلال می‌نهد. فرایند عقلانی و دنیوی شدن در این عصر به جدایی و تجزیه حوزه‌های مختلف حیات و در نتیجه به تعارض سازش‌ناپذیر منافع و ارزشها می‌انجامد. در اثر این تحولات کنش روشمند و ارادی پاک دینان به واسطه سلطه گریزناپذیر دیوان سالاری از صحنه خارج شده و نظامی پدید آمد که دیگر نه بر عامل درونی انسانی که بر ساخت خارجی اجتماعی مبتنی است. بنابراین، جامعه جدید ترکیبی است از عمل نفع‌طلبانه عقلانی با نظم اجبارآور ماشینی و دیوانی. دستاورد این وضعیت که در تمدن مقتدر غربی متجلی می‌شود. به تعبیر وبر قفس آهنینی است که اراده و اختیار آدمی را به بند می‌کشد.

همانطور که از سیاق مباحث انجام شده بر می‌آید، وبر تحلیل تجربی و توصیفی از فرایند تجدد را در پایان با نقد انسانی و اخلاقی در می‌آمیزد. لحن عاطفی و پر جذبه او در حمله به حاکمیت عقل حسابگر و نفع طلب و تبلور آن در نظام سرمایه‌داری و دیوان سالاری جدید، می‌تواند شاهدهی براین مدعا باشد که دغدغه انسانی و بر تضعیف و استحاله اراده آدمی در برابر قدرت فراگیر ساختارهای خودچرخان جدید است. این نظام‌های اقتصادی، صنعتی و دیوانی جدید نه تنها خود براساس ساز و کارهای درونی خویش می‌چرخند که آدمی را نیز به ساز خود می‌چرخانند. این چرخش ناگزیر انسان در حلقه تکرار زندگی همان قفس آهنینی است که معلوم نیست به پنجه تدبیر چه کسی گشوده خواهد شد.

انسان غربی با بال و پر عشق و عقل به پرواز درآمد، اوج برداشت اما هوا گرفتار و به خاک نشست.



نگرش انتقادی وبر به تجدد بحثهای نظری و اخلاقی مهمی به مخالفت یا موافقت برانگیخته است. تالکوت پارتز مهمترین جامعه‌شناس آمریکایی، دیدگاه وبر را یک وجهی و تک بعدی دانسته و تلاش کرده است تا نظم جدید در جوامع غربی را با وجوه اخلاقی و هنجاری تلفیق کند. به نظر وی جامعه جدید نه تنها از لحاظ مادی قدرت گرفته بلکه از نظر اخلاقی نیز پیشرفت داشته و زمینه مشارکت بیشتر انسان در سرنوشت خود و نیز فضای بازتری برای آزادی وی فراهم ساخته است. در این دیدگاه آزادی انسانی با نظم

ساختاری ترکیب شده و نظامی پویا و هماهنگ فراهم می‌آورد. برعکس پایه‌گذاران مکتب انتقادی (Critical Theory) جنبه‌های نقدآمیز نظریه و بربراسط داده و حتی آنرا تعمیم و تصریح بخشیده‌اند. در این میان هابرماس فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر آلمانی راه مستقلی پیوسته و می‌کوشد تا با نقد جامعه جدید آنرا از مشکلاتی که وبر برآن تاکید ورزیده به پیرایند. وی در عین حال با ارائه نظریه تفاهمی و توجه به میانی

اخلاقی حقوق و قانون در عصر جدید، در دفاع از تجدد، به نقد موشکافانه نظریه وبر می‌پردازد در مقابل این جهت‌گیری میشل فوکو روشنفکر معاصر فرانسوی در بسط جنبه‌های منفی نظریه وبر از همگان فراتر رفته و با ارائه نظریه قدرت - دانش تصویری بسیار تاریک و موحش از تمدن جدید غرب ترسیم می‌کند. معرفی و نقد هر یک از این دیدگاهها محتاج بررسی‌های جداگانه‌ای است

که امیدوارم به یاری خداوند بتدریج از عهده انجام آن برآیم.

پانویس‌ها

۱- جهت آشنایی اجمالی با مفهوم «تجدد» و زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی آن و نیز دیدگاههای مختلف در این مورد رجوع شود به مقاله «تجدد و فرهنگ» نوشته نگارنده مندرج در ادبستان شماره ۳۶.

2. Max Weber, The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism, translated by Parsons, (London: Unwin Hyman, 1989) chapter IV.

3. Weber, Selections in Translation, edited by Runciman, translated by Erich Mathews (Cambridge: University Press, 1992) P. 145.

4. Ibid, P. 161.

5. Ibid, P. 169.

6. R. Collins, Max Weber, (Beverly Hill: Sage, 1989) P. 51.

7. Weber, From Max Weber, Edited by Gerth & Mills, (Oxford: Oxford University Press, 1946) P 147.

8. مسأله جدایی و استقلال حوزه‌های ارزشی و فکری از یکدیگر که در اینجا مورد تاکید وبر است امری است که اکنون پایه نظری دیدگاههای بست مدرن (ما بعد تجدد) را تشکیل می‌دهد. بیرون این نگرش جدید با توجه به نظریات وبر در این خصوص می‌کوشند تا او را از سابقون این طریق معرفی کنند.

9. Ibid, P. 149.

10. Max Weber, Economy and Society, Edited by Guenther Roth and Claus Wittich, (Berkeley: University of California Press, 1978) P. 225.

۱۱- جهت آشنایی بیشتر با خصوصیات دیوان سالاری و رابطه آن با مشارکت مردم در امور سیاسی و دموکراسی رجوع شود به مقاله «حاکمیت مردم یا حکومت دیوان» نوشته نگارنده مندرج در کیهان فرهنگی شماره نهم، سال نهم.

12. J. Alexander, The Classical Attempt Act Theoretical Synthesis: Max Weber, (Berkeley: University of California Press, 1983) P. 123.

13. Max Weber, The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism, P. 181.

14. Ibid, 181.

15. Ibid, 182.

16. Weber, From Max Weber P. 128.